روایت

پرواز پای دماوند

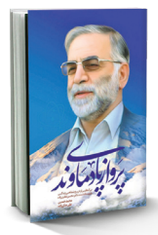

کتاب «پرواز پای دماوند»؛ برگ‌هایی از تاریخ شفاهی زندگی شهید دانشمند دکتر محسن فخری‌زاده به قلم محمدحسین علی‌جان‌زاده است که از سوی انتشارات شهید کاظمی منتشر شده است. دانشمند شهید فخری‌زاده، همواره عمر پربرکت خویش را در راه دفاع از این مرز و بوم صرف کرده و در این راستا، در دوران دفاع‌مقدس نیز پابه‌پای دیگر رزمندگان اسلام، به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل شتافت و تجربیات این دوران را سرلوحه خدمت و تلاش برای پیشرفت کشور عزیز خود ایران قرارداد. او متولد اول فروردین سال ۱۳۴۰ در شهر قم بود که لیسانس خود را در دانشگاه صنعتی اصفهان گذراند و موفق به اخذ مدرک کارشناسی ارشد مهندسی هسته‌ای شد. محسن فخری‌زاده به‌عنوان عضو هیأت‌علمی دانشکده فیزیک دانشگاه امام‌حسین(ع) سپاه، امکانات این دانشگاه را در جهت تحقیقات هسته‌ای به‌کار گرفت و سپس رئیس دانشگاه صنعتی مالک‌اشتر شد. او رئیس سازمان پژوهش و نوآوری دفاعی (سپند) بود. شهید فخری‌زاده معاون وقت وزیر دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح و رئیس سازمان پژوهش و نوآوری دفاعی(سپند)، عصر روز جمعه هفتم آذرماه ۱۳۹۹ توسط عناصر تروریست مسلح در «آبسرد» دماوند ترور و به شهادت رسید. در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: «حاج‌حسن از همان اولش به این پسر ایمان داشت. اختر خانم هم از اینکه خدا چنین نعمتی بهشون داده خدا را شکر می‌کرد. تو خونه حاج‌حسن شعر حرف اول رو می‌زد. کتابخونه‌اش پر بود از دیوان اشعار شعرایی چون حافظ و نظامی و فردوسی و سعدی...»

تحلیل

پدر معنوی حزب‌الله

کتاب «پدر معنوی حزب‌الله»؛ خاطرات و تحلیل‌های سیدحسن نصرالله درباره آیت‌الله بهجت به قلم وحید خضاب است که از سوی انتشارات شهید کاظمی منتشر شده است. انقلاب اسلامی ایران که اوج تلاقی عرفان و حماسه بود محدود به مرزهای ایران نماند و مبارزه و مقاومت در برابر طاغوت به خارج از محدوده جغرافیایی کشور هم رسید. کیست که بتواند منکر موج معنویت و عشق به خدا در بین دلدادگان انقلاب در داخل و خارج از کشور شود؟ در این میان نقش روحانیان را در تقویت مبارزات خارج از کشور نباید نادیده گرفت و آیت‌الله بهجت یکی از بزرگ‌ترین آنها بود. سیدحسن نصرالله خاطرات و تحلیل‌هایی درباره ایشان دارد که هم جذاب است و هم خواندنی. در بخشی از کتاب می‌خوانیم: «- جناب سید شایعه مشهوری درباره آیت‌الله‌بهجت(ره) بود که ایشان به پیرمردها (تا چه رسد به جوان‌ها) مژده می‌دهند که دوران ظهور امام‌زمان(عج) را درک خواهند کرد. ولی وقتی از خود ایشان در این‌باره سؤال می‌شد ایشان انکار می‌کردند و مشخصاً می‌گفتند که وظیفه هر مؤمنی این است که منتظر ظهور باشد، چه جوان چه پیر.»

خاطره

تازیانه‌های سلوک

کتاب «تازیانه‌های سلوک» خاطرات علی آقامحمدی، رئیس گروه اقتصادی دفتر مقام معظم رهبری، از سال‌های استبداد ستمشاهی تا پیروزی انقلاب اسلامی و دفاع‌مقدس هشت ساله به قلم حمید حسام است که توسط انتشارات شهید کاظمی چاپ و منتشر شده است. آقامحمدی در مقدمه کتاب بیان می‌کند: وقتی که انقلاب چهل ساله شد اوراق زندگی‌ام را به نیت نشان دادن تصویری واقعی از آن روزها و بیان نقش مجاهدان راه خدا مرور کردم و به قصد روشنگری آیندگان در اختیار نویسنده نام‌آشنا، برادرم حمید حسام قرار دادم و خدا را شاکرم که ایشان با رعایت امانتداری در نقل مطالب، این خاطرات را با نثری روان و دلنشین به رشته تحریر درآورد.

کتاب «تازیانه‌های سلوک» شناسنامه نسل سر بلندی است که پای منبر وعظ و روضه امام حسین(ع) متولد می‌شوند و رد پای خونین‌شان از راهروها و سلول‌های «کمیته مشترک ضدخرابکاری» تا کف خیابان‌ها می‌رسد و توفان به‌پا می‌کنند و «بهمن» می‌سازند. در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: «در برشی از کتاب «تازیانه‌های سلوک» می‌خوانیم: «چشم و چالم سیاه و دهانم که پر از خون شد روی زمین کشیدنم و در محوطه استوانه‌ای زندان کمیته مشترک مجبورم کردند که روی یک چارپایه چوبی بایستم. دست‌هایم را با طناب به دور نرده آهنی بستند. مثل کسی که دار می‌زنند، صندلی زیر پایم را کشیدند و محمدی جلاد تازه دست به کابل برد. برای نخستین بار از سر درد ناله و فریاد زدم. هیچ‌چیز جلودارش نبود...»

عکس: همشهری/ ماما عادل

در مراسم رونمایی کتاب «مکتب» از مجموعه «آموزگاران مدرسه عشق» مطرح شد

معلمی که به تربیت غیرمستقیم معتقد بود

گزارش
آراسته سلیمی توپقراء
روزنامه‌نگار

عصر روز پنجشنبه دهم آذرماه، پردیس تئاتر تهران میزبان مهمانان مراسم رونمایی از کتاب «مکتب»؛ جلد ششم از مجموعه «آموزگاران مدرسه عشق» بود که اثری برگرفته از زندگی و سلوک اخلاقی و رفتاری زنده‌یاد حاج علی محمدی‌دوست، مؤسس و معلم مدرسه شهدای موتلفه اسلامی به قلم محمد نوروزی فرسنگی است. در این مراسم گروهی از معلمان انقلابی پیشکسوت، شاگردان تربیت‌یافته در مدارس انقلابی و همچنین خانواده زنده‌یاد حاج‌علی محمدی‌دوست، از معلمان انقلابی و باسابقه حضور داشتند که سخنرانان از خصایص نیک اخلاقی این معلم انقلابی گفتند و خاطراتی از همکاری و همکلامی با ایشان در زمان حیات وی را برای حاضران در سالن بازگو کردند. فضای حاکم بر سالن محل برگزاری مراسم رونمایی با نقل خاطرات متعددی از آن معلم انقلابی و پیشکسوت توسط همکاران و شاگردان آن پیر بااخلاص حال و هوای معنوی متفاوتی یافت و برنامه‌های جنبی متناسب با فضای کلی مراسم، این برنامه را به یکی از آیین‌های رونمایی خاطره‌انگیز در بخش کتاب‌های زندگی‌نامه‌ای تبدیل کرد.

حال دل خوب به‌خاطر بودن کنار بچه‌ها

اجرای مراسم رونمایی از کتاب «مکتب»؛ جلد ششم از مجموعه «آموزگاران مدرسه عشق» در پردیس تئاتر تهران را «سعید محمدی» از شاگردان قدیمی زنده‌یاد حاج علی محمدی‌دوست در مدرسه شهدای موتلفه اسلامی به‌عهده داشت که در ابتدای مراسم به ذکر خاطراتی از معلم انقلابی خود پرداخت و اینکه حاج علی محمدی‌دوست در آخرین روزهای زندگی هم به معلم‌بودن برای فرزندان این مرزبوم افتخار می‌کرد و موقعی که از او در آخرین لحظات زندگی پرسیده شد حالتان چطور است؟ با لبخند گفت که خیلی خیلی خوب است. تعجب کردند و حاج‌آقا ادامه داد: من همراه بچه‌های معصوم (کودکان مدرسه) بودم و به همین دلیل حالم خوب است.

نمایان کردن این زوایای پنهان زندگی معلمان

کتاب «مکتب» از سوی مؤسسه فرهنگ و هنر «هدایت میزان» تهیه و منتشر شده و این مؤسسه کتاب‌های دیگری هم در همین راستا و در قالب مجموعه آموزگاران مدرسه عشق تهیه و منتشر کرده است. مدیر این مؤسسه در ادامه مراسم برای سخنرانی دعوت شد تا درباره کتاب مکتب و مجموعه آموزگان مدرسه عشق بگوید. حسین فکری، مسئول مؤسسه آموزشی فرهنگی هدایت میزان در ابتدای سخنان خود گفت: یکی از وظایف این مؤسسه این است که در راستای معرفی معلمان گمنام و والامقام اقداماتی صورت دهد و عظمت کار آنها را به دیگران معرفی کند تا جامعه بداند که سرمایه‌های مغفول کشور چگونه در تدارک سرمایه‌های انسانی کشور تلاش کرده‌اند. وی افزود: تمام دوران این معلمان، سراسر از تجربه‌های گرانسنگ و فداکاری‌ها و از خودگذشتگی‌هاست. نمایان کردن این زوایای پنهان زندگی معلمان عزیز، می‌تواند الگویی را برای نسل فعلی و حتی نسل آینده فراهم کند. به این بهانه، مجموعه‌ای با عنوان «آموزگاران مدرسه عشق» را تدارک دیدیم تا در قالب آن به این دغدغه پاسخ دهیم. در هفتمین جلد این مجموعه به زندگی جناب استاد محمدی‌دوست پرداختیم. فکری درباره علت پرداختن به زندگانی استاد محمدی‌دوست گفت: در ششمین مجلد «آموزگاران مدرسه عشق» به معرفی زندگی استاد بزرگوار جناب آقای محدث پرداختیم. پس از چاپ کتاب، آن را تقدیم مقام معظم رهبری کردیم و ایشان نیز با نظر عنایت و قلم لطفشان، تقریظی مرحمت فرمودند که در آن تکلیف هفتمین کتاب برایمان مشخص شد. ایشان مرقوم فرمودند «بسم‌الله الرحمن الرحیم سلام و رحمت خدا بر بنده صالح خدا، مرحوم آقای سیدهادی محدث (ره) که معلمی انقلابی و متعبد و پرکار و بااستقامت و بسیار نجیب بود. سایه‌روشن زیبایی که این کتاب از ایشان ترسیم کرده، هنرمندانه و درخور تحسین است. جا دارد این قبیل چهره‌های نورانی اما بی‌هیاهو و بی‌تظاهر، به مردم و جوان‌ها معرفی شوند. یکی از آنها هم آقای «محمدی دوست» خودمان است. رحمت خدا بر آنان و بر ما.» از این جهت این ترغیب رهبر معظم انقلاب ما را بر آن داشت تا وظیفه خود بدانیم که کتابی در تجلیل از آقای محمدی دوست منتشر کنیم. وی افزود: از سال ۶۷ که مدرسه شهدای مؤتلفه اسلامی تشکیل شد، تأکید حاج آقای محمدی‌دوست به تنهایی روی یک مدرسه پسرانه نبود؛ چرا که اعتقاد داشتند آینده‌سازان جوانان این مرز و بوم، مادرانی هستند که در مدارس دخترانه درس می‌خوانند و رشد می‌یابند. همانطور که خلأ مدرسه انقلابی پسرانه برای ایشان جدی بود، تأکیدی بر تأسیس مدارس دخترانه داشتند و این کار را انجام دادند. شاید امروز ما پس از ۳۰ سال، دغدغه ایشان را درک می‌کنیم.

هیچ‌گاه فکر نمی‌کردم چنین کتابی را تالیف کنم

در ادامه این مراسم، محمد نوروزی فرسنگی، نویسنده کتاب مکتب برای صحبت درباره کتاب و مراحل نگارش آن به روی سن دعوت شد. نوروزی فرسنگی گفت: اینکه مراسم رونمایی کتاب برخلاف دیگر مراسم بود و بعد از گذشت یک ساعت از این مراسم، هنوز به موضوع اصلی درباره کتاب نرسیده‌ایم به‌نظرم خواست خود حاج‌آقا محمدی است. نوروزی فرسنگی در ادامه افزود: کتاب، فرزند مولف است و هیچ فرزندی از نگاه پدر و مادر خود فرزند بدی نیست و بدی‌های این کتاب را بیش از هر کس دیگری خوب می‌دانم. او گفت: تا قبل از تالیف این کتاب نزدیک به ۲۰ سال تعریف ایشان -حاج علی محمدی‌دوست- را از اطرافیان می‌شنیدم، اما هیچ‌گاه فکر نمی‌کردم چنین کتابی را در وصف چنین کسی تالیف کنم و فکر می‌کنم ایشان خواستند تا من این کتاب را بنویسم. نوروزی در ادامه صحبت‌های خود از برخی از اسامی افرادی که در این کتاب حضور دارند نام برد؛ شیخ مهدی محمدی اولین شخصی بودند که در خصوص این کتاب با ایشان صحبت کردم، استاد خاموشی یکی از نزدیک‌ترین‌های به استاد محمدی‌دوست که در جبهه در کنار ایشان حضور داشتند، استاد روزبه، استاد سعید محمدی، خانواده محترم استاد محمدی، استاد فکری و صدرا حسین‌پور اشخاصی بودند که در تالیف این کتاب حضور داشتند.

حاج‌علی محمدی‌دوست در کلام مقام معظم رهبری

در بخشی از مراسم، کلیپی از فرمایشات رهبر معظم انقلاب اسلامی، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای درباره روند آشنایی معظم‌له با مرحوم حاج علی‌محمدی‌دوست پخش شد که مورد توجه حاضران در سالن قرار گرفت؛ متن این سخنان از این قرار است: «آقای محمدی‌دوست در میدان تعلیم و تربیت، مرد بسیار فعالی بودند. ایشان جزو مؤسسان قدیمی انجمن اسلامی معلمان و خود ایشان هم یک معلم کارآمد بودند. شبیه مرحوم «نیرزاده» ابتکارهایی برای تازه‌واردان به دبستان داشتند. ایشان با آقای نیرزاده خیلی رفیق بودند و یک‌بار هم آقای نیرزاده را در زمان ریاست‌جمهوری پیش ما آوردند. ایشان هم مرد خیلی جالبی بود و واقعاً از دست رفتن آقای نیرزاده هم یک خسارتی بود. از اول انقلاب با ایشان همکاری داشتیم. در همان روزهای اول پیروزی انقلاب و در محل مجلس شورای ملی سابق، آن گوشه‌ای را که کمیسیون عرایض آن مجلس قدیم بود، آماده کردیم که دفترمان را آنجا قرار بدهیم چون هنوز حزب و تشکیلات، جایگاهی نداشتند و ما هم جایی نداشتیم. کنار آن مکان، انباری بزرگی بود که مردم وسایلی را از اینجا و آنجا آورده بودند و در آن انباری ریخته بودند؛ من داخل آن انباری را بازدید می‌کردم که آقای محمدی‌دوست در آنجا مشغول کار بودند. بنده با ایشان اول بار در آنجا آشنا شدم و بعد رفیق و همکار شدیم و در همه این مراحل در حزب، زمان ریاست‌جمهوری و در سال‌های متمادی با ایشان همکاری داشتیم. ایشان مردی مؤمن، صدیق، باوفا، عاقل، کارآمد و در خدمت جمهوری اسلامی به‌معنای واقعی کلمه بود. ان‌شاءالله خداوند اجر وافری به ایشان عنایت کند. بالاخره این سیر دوران زندگی در انیِ نشئه و بعد واردشدن به نشئه دیگر یک امر کاملاً طبیعی است و تعجبی هم ندارد. بالاخره برای همه این مسیر و این حرکت هست. عمده این است که در مدتی که در اینجا فرصت به ما داده‌اند هرچه می‌توانید، خودتان را بسازید که وقتی رفتید، در آنجا ساخته و پرداخته باشید. معیار عیش در نشئه بعد، ساخته و پرداخته‌شدن در اینجاست. این فرصت را داده‌اند تا خودتان را بسازید، تا بتوانیم خودمان را بسازیم. با اطاعت از پروردگار عالم و حرکت در سمت رضای او و انجام تکالیف و اجتناب از آنچه ماها را پرتاب می‌کند به دره‌های بدبختی و خسران؛ یعنی گناهان و تلاش برای تشخیص درست، بعد هم تلاش برای حرکت درست در جهت آن تشخیص برای خدا و در راه خدا «الاّ الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات».

ایمان، یقین، اخلاص و ولایت‌پذیری

یکی از همکاران زنده‌یاد حاج علی محمدی‌دوست که برای صحبت‌کردن درباره روحیات و منش اخلاقی وی به روی سن دعوت شد، محمود روزبه، از همکاران قدیمی زنده‌یاد حاج علی محمدی‌دوست بود که در ابتدای صحبت‌هایش گفت: یکی از ویژگی‌های نیک این مرد آن است که بعد از ۱۷ سال زمینه‌ای فراهم کرد که دوباره دور هم جمع شویم و درباره مدرسه شهدای موتلفه اسلامی و سایر مدارس انقلابی و استادان و شاگردان آن مدارس حرف بزنیم. زنده‌یاد حاج علی محمدی‌دوست خصایص اخلاقی نیک بسیاری داشت که من فقط در این مجال کوتاه به برخی از آنها اشاره می‌کنم. از جمله خصوصیات زنده‌یاد حاج‌علی محمدی‌دوست می‌توان به ایمان، یقین، اخلاص و ولایت‌پذیری اشاره کرد. اگر بخواهم به سایر ویژگی‌های اخلاقی وی اشاره کنم می‌توانم بگویم به مختصرگویی اهمیت زیادی می‌داد. همچنین معتقد بود که تربیت شاگردان مدرسه باید به شکل غیرمستقیم باشد. از سویی، تکیه بر متن داشت تا حاشیه‌های آن. نظام تشویقی ایشان خاص بود و اصل مهم تربیتی ایشان این بود که باید تناسب باشد بین تلاش بچه‌ها و جوایزی که به‌عنوان تشویق به آنها داده می‌شود. همچنین به موقعیت‌سازی در هر شرایطی معتقد بود.

مکث

بخشی از کتاب مکتب که به یکی از کارهای ماندگار حاج‌علی محمدی‌دوست اختصاص یافته است

روایت تأسیس دبستان رستگاران

صدای طبل، موتور برق وانت زامیاد از دور بلند شد و این یعنی قرار است یک دسته عزاداری از کنار هیئت مدرسه عبور کند. داخل هیئت شلوغ بود و گرم. نیم‌ساعتی می‌شد که حاج آقا مشکات سخنرانی‌اش را شروع کرده بود و کم‌کم می‌خواست روضه حضرت حر - علیه‌السلام - را سر دهد. تا خواست شروع کند نوای دسته عزاداری بلندتر شد. آنقدر بلند که صدا به صدا نمی‌رسید. حاج آقا مشکات اندکی سکوت کرد اما معلوم بود این سکوت به‌خاطر عبور دسته نیست. انگار بارقه‌ای، ندایی، چیزی در قلبش جرقه زد. این را چشمانش اصلا سراپایش گواهی می‌داد. اندازه ۲ دقیقه فضای هیئت پر بود از سکوت و صدای طبل یاماها که داشت عجیب دشتی می‌نواخت. کمی بعد حاج آقا در دستگاه امام‌حسین(ع) شوری به پا کرد. دسته عزاداری آن هم درست در شب چهاردهم خرداد او را یاد حر انقلاب، طیب، انداخت. روضه حر و طیب را دوش به دوش هم می‌خواند. مردم هم دلی سیر می‌گریستند. در آن تاریکی، خودکار بیک حاج‌علی هم بیکار ننشست و همراه با خودش روی یک کاغذ جیبی که از قبل برای همین کار تا شده بود اشک می‌ریخت و می‌نوشت. قلمش انگار دست خودش نبود. این شور بود که به آن فرمان می‌داد. انتهای روضه چشم چرخاند. شیخ‌مهدی، برادرزاده‌اش را (که حالا دیگر بار سنگین لباس علما را به دوش می‌کشید) دید کنار ستون سمت چپ، نزدیک در ورودی نشسته و اشک‌هایش را پاک می‌کند. حدود ۲ دقیقه طول کشید تا حاج علی خود را سلانه سلانه به او برساند؛ طوری که پای عزاداران را له نکند. دستش را روی شانه آقامهدی گذاشت. مهدی چشمانش را مالید و خوب نگاه کرد. چهره آرام پیرمرد در آن تاریکی آن هم از پشت پرده اشک، تار دیده می‌شد. به هر زحمتی بود حاج‌علی را تشخیص داد. «جانم حاج‌عمو؟» حاج علی کاغذی را که چند لحظه پیش قلمی کرده بود به او داد. گفت: «بخوانش.» و رفت. نیم‌ساعتی می‌شد که کاغذ را از حاج علی گرفته بود. مداح دعای آخر را به حاج آقا مشکات سپرد و پایین منبر نشست. چراغ‌ها روشن شد. آقامهدی کاغذی را که حاج علی به او داده بود از جیبش درآورد. حواسش هم به کاغذ بود و هم به صدای سخنران تا دعای آخر مجلس را از دست ندهد. هر چه باشد بعد از هیئت، آسمان صاف‌تر است و احتمال استجابت دعا بیشتر. آمین گویان داشت کاغذ را می‌خواند. روی آن بیتی نوشته شده بود؛ بیتی که از ولایتمداری مدرسه رستگاران تعریف می‌کرد. کاغذ را تا کرد؛ طوری که نوشته‌ها زیر خط تا از بین نرود آن را در جیب راست ردایش گذاشت. رنگ صدای حاج‌عمو و زندگی صدای آقای مشکات توجهش را جلب کرد. سر بالا آورد و دید دو تایی کنار منبر با هم دوست‌تر شده‌اند. گرم صحبت بودند که با «سلام‌علیکم» شیخ مهدی آتش صحبت‌هایشان بیشتر جان گرفت. بعد از (به قول فضلا) مصافحه و احوالپرسی‌ای گرم، آقا مهدی گفت: «حاج آقا، حاج عموی ما که معرف حضور هستند؟» «بله بله. ارادت داریم خدمتشان. دورادور در جریان فعالیت‌های ارزشمند و انقلابی ایشان در مدرسه موتلفه هستیم. ماشاءالله این چند سال حاصل زحمات حاج آقا توی موتلفه خوب به بار نشسته. انصافاً کارش گرفته. به جرأت عرض می‌کنم تنها حسرت بنده در رستگاران عدم حضور حاج آقاست.» حاج‌علی دستی به ریش‌های پدرانه‌اش کشید از سر تواضع و با نگاهش به پروژکتور روی سقف اشاره کرد تا بتواند بالا را نشان دهد. با لبخندی گفت: «استغفرالله! اینکه لطف شماست. البته که بدون مدد صاحب اصلی‌اش این بگیر نگیرها همه بازی بچگانه‌ای بیش نیست.» هرچه این گفت‌وگو پیش‌تر می‌رفت مهر حاج‌علی بیشتر بر دل آقای مشکات می‌نشست. هلال نازک ماه هم از فرصت استفاده کرده بود و مدام خودنمایی می‌کرد تا به همه بفهماند اندکی از سر شب گذشته. خودشان هم نفهمیدند آن موقع شب چه شد که سر از حیاط مدرسه درآوردند؟ کی مسیر راهروی مدرسه را طی کردند؟ در راهرو درباره چه چیزی حرف زدند؟ اصلا در طول مسیر با هم حرف زدند یا نه؟ نه ابداً این چیزها مطرح نبود تا به‌خود آمدند دیدند یک ساعت است روی آسفالت حیاط، بدون هیچ فرش و زیراندازی نشسته‌اند و دارند درباره تأسیس دبستان رستگاران صحبت می‌کنند. معلوم بود هر دو مصمم‌اند؛ آنقدر مصمم که تنها با رد و بدل کردن چند جمله تأسیس دبستان رستگاران رقم خورد. حاج‌علی گفت: «حاج آقا شما چرا اقدام به تأسیس دبستان نمی‌کنید؟» «توی فکرش که هستم اما فکر کافی نیست. به‌نظرم کار ما نیست حاج‌علی آقا. ما بلد نیستیم چه کار کنیم.» «خب شما بسپریدش به من. من هم بلدم چطور بسپرم به صاحبش.» «بسم‌الله» «یاعلی».

یادداشت کتاب
ام‌لیلا قراخانی

مروری بر کتاب «نان سال‌های جنگ» با تدوین و نگارش محمود شم‌آبادی

خاطرات زنان روستای صدخَروْ در پشتیبانی جنگ

جنگ معمولا چهره مردانه دارد اما هر یک از همان مردانی که در جبهه‌های جنگ با دشمن در حال نبرد هستند، برخاسته از یک خانواده‌ای هستند که ستون عمود آن در غیاب مرد رزمنده، زن یا همان مادری است که در نبود مرد خانه، به اداره امور منزل و تربیت فرزندان مشغول است و اغلب آنها همزمان سعی می‌کنند نقشی در پشتیبانی جنگ به‌عهده بگیرند. روایت‌ها و داستان‌های بسیاری از این نقش‌های ماندگار زنان در امور پشتیبانی جنگ در کتاب‌های متعدد نوشته و مکتوب شده که یکی از آن آثار، کتاب «نان سال‌های جنگ»؛ خاطرات زنان روستای صدخرو در پشتیبانی جنگ، با مصاحبه و تحقیق محمد اصغرزاده و تدوین و نگارش محمود شم‌آبادی است که در بخش «پشتیبانی جنگ» واحد «تاریخ شفاهی» جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی، تهیه و از سوی انتشارات راه‌یار چاپ و منتشر شده است.

در بخشی از مقدمه این کتاب آمده است: «دشمن آمده بود خانه بسوزاند، اما زنان روستا دست روی دست نگذاشتند. وقتی پای جهادسازندگی به روستا باز شد، شروع کردند به نان پختن برای جبهه، نان و کلوچه، آش و مربا، شال‌گردن و کلاه، ژاکت و جوراب هرچه از دستشان برمی‌آمد، دریغ نمی‌کردند. همه‌چیز از دل همین خانه‌های روستایی شروع شد. زنان روستایی خانه را میدان نبرد دیدند و خودشان را به میان مهلکه انداختند. زنان روستا هم‌پای مردانشان کار می‌کردند و جهاد. زنان روستا با اذان صبح بیدار می‌شدند و با وضو پای تنور می‌رفتند. خواهری که سلمان هراتی در یکی از شعرهایش تصویر کرده است، یکی از هزاران زن روستایی است که برای رزمندگان دستکش می‌بافته یا شال‌گردن و کلاه: تو می‌خواهی خواهرم فرصت نکند/ برای رزمندگان دستکش ببافد...»

موقعیت جغرافیایی رویدادهای کتاب نان سال‌های جنگ، روستای صدخرو، در گوشه‌ای از استان خراسان رضوی قرار دارد. (روستای صدخَرو در ۵۵ کیلومتری سبزوار و در مسیر راه شوسه شاهرود، سبزوار قرار دارد.

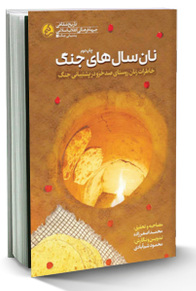

این روستا که از شمال در ادامه رشته کوه البرز به کوه صدخرو می‌رسد، بزرگ‌ترین روستا در بخش داورزن است و هم‌اکنون بیش از ۳۰۰۰ نفر جمعیت دارد.) این روستا، نمادی از روستاهای کشور در دوران دفاع‌مقدس محسوب می‌شود که در آن سال‌ها به امور پشتیبانی جنگ کمک می‌کردند و نقش تعیین‌کننده‌ای در این زمینه داشتند. به بیان دیگر، روستای صدخرو در غرب سبزوار یکی از هزاران روستایی است که در سال‌های دفاع‌مقدس، به پشتیبانی از جنگ مشغول بود. اما در تاریخ دفاع‌مقدس کمتر به نقش این روستاها پرداخته شده و با بی‌مهری تاریخ‌نگاران مواجه بوده است. روستاهایی که به مدد جهادسازندگی پایشان به پشتیبانی جنگ باز شد. زنان روستای صدخرو، نمونه‌ای از زنان انقلابی هستند که عمرشان را پای دفاع از انقلاب و ارزش‌هایش گذاشتند. هرچند این زنان سواد زیادی نداشتند و در دانشگاهی درس نخوانده بودند اما در مکتب اسلام یاد گرفته بودند که زندگی چیزی نیست جز عقیده و جهاد. برای همین زندگی‌شان شده بود جهاد در راه عقیده. برای همین بود که پای تنور خیس عرق می‌شدند اما از نان پختن برای جنگ دست نمی‌کشیدند.

طبعاً برای یادآوری ارزش کار زنان در دوران دفاع‌مقدس است که مقدمه کتاب «نان سال‌های جنگ» با سخنی از امام خمینی (ره)، درباره عظمت حضور بانوان در پشتیبانی جنگ آغاز شده است: «من وقتی که در تلویزیون می‌بینم این بانوان محترم را که اشتغال دارند به همراهی کردن و پشتیبانی کردن از لشکر و قوای مسلح، ارزشی برای آنها در دلم احساس می‌کنم که برای کسی دیگر نمی‌توانم آنطور ارزش قائل شوم. آنها یک کارهایی که می‌کنند که دنبالش توقع اینکه یک مقام یا یک پستی را اشغال کنند، یا یک چیزی از مردم خواهش کنند؛ هیچ این مسائل نیست، بلکه سربازان گمنامی هستند که در جبهه‌ها باید گفت مشغول جهاد هستند.»

این بیانات ارزشمند حضرت امام(ره) در آن ایام به خوبی ارزش کار زنان در امور پشتیبانی جنگ را نمایان می‌کند و پیشتازی زنان روستای صدخرو در این میان قابل توجه و تامل است.

محمود شم‌آبادی در این اثر مکتوب بخش تاریخ شفاهی، مجموعه‌ای از روایت‌های زنانه جمع‌آوری کرده که راوی و ایفاگر نقش اصلی آنها زنانی هستند که با راهنمایی و مدیریت «خیرالنسا»، یکی از بانوان روستای صدخرو (خیرالنسا صدخروی مدیریت زنان روستای صدخرو را در پشتیبانی جنگ به‌عهده داشت)، با همه مشکلاتی که در زندگی شخصی خود در آن سال‌های سخت جنگ داشتند، از کمک به تأمین و آماده‌سازی نان جبهه‌های جنگ هم غفلت نکردند و با صبوری و استقامت مثال‌زدنی پای عهدی که با رزمندگان برای خالی نکردن پشت جبهه‌ها بسته بودند ایستادند و تا پایان جنگ پای تنورها ماندند و نان به‌دست رزمندگان در مناطقی جنگی رساندند.

شاید برای همین است که این روزها خواندن خاطرات این زنان درسی برای مقاومت و بیداری است؛ از روزی که جهادی‌ها وارد روستا شدند، دیگر تنورهای صدخرو سرد نشد. خیرالنسا، فاطمه، رقیه، بتول، سلطان، لیلا، طوبی و سایر زنان روستا بدون اینکه فکر مزد باشند، نان پختند، و همین از آنان قهرمان ساخت. خیرالنسا فرمانده زنان روستا بود، که سال‌ها بعد شروع کرد به روایت خاطراتش. او دیگر پیر شده است. یک پیرزن مهربان، مادربزرگ سربازان و جبهه‌ها. او در قلبش می‌دانست که جنگ جنگ تا پیروزی به همین زودی‌ها محقق می‌شود، پس نان سال‌های جنگ را تأمین کرد. آنها نان پختند و از میان نان‌ها قصه‌هایی برای آیندگان برداشتند اما قصه‌های‌شان برای نخوابیدن است، برای بیداری.